

نقد مذهبی مذهب!

با عروج فاشیسم لامی در سال 1356 و میداننداری نازی وار این بخش بورژوازی برای مصادره جنبش کارگری، خیلی ها به این فکر افتادند که ریشه بدبختی ها در باورهای دینی و مذهبی بودن جامعه ایران است!!! نتیجه واکاوی این افراد روشن بود! باید به نقد مذهب پرداخت!! «مارکس هم گفته است که نقد مذهب را آغاز همه نقدها است!» اگر کارگران می دانستند که لام چه شریعت گنبدیده و افسانان نیز می است به آخوندها نمی آویختند!! گول حوزه نشینان را نمی خوردند!! عکس مخوف ترین مفتیان طریقت کشتار را در ماه نمی جاستند!! شاید به رهبری داهیان «چپ» ایمان می آوردند و راه واقعی انقلاب را پیدا می کردند!!، اگر مذهب نبود «جامعه ای دموکراتیک»، «کولار»، «مالامال از «آزادی»!! و «حقوق بشر»!! بر پا می شد و از آنجا شتابناک به سوی «ووالیام» می تاختم!! این جماعت با چیدن این مقدمات شروع به نقد مذهب کردند!! کوشیدند تا برای درستی کار خود مبنا یابند!! دستوردهای رهبران طلبی و دین نیز بورژوازی اروپا را نبش قبر کنند!!، آن را درستی برای پرولتاریا خوانند!! در تقدس آموختن از اندیشمندان بورژوازی قلم زنند!!، به نایش «هابس»، «لاک»، «ولتر»، «نیچه» نشانستند!! در پی تکمیل این دیباچه شروع به کار کردند، به برستی لام پرداختند، آیات قران و احادیث نبوی را زیر چاقوی تشریح بردند. هولوکاست پروری، آپارتاید جنیتی، خرافه پروری، فساد موحش جنسی، زن کشی، کودک آزاری، جنگ افروزی، قصاص آموزی، نگرانی، انحطاط و تباهی اخلاقی یا ایر بشر نیز می های قرون و طائی که پیچی این آیات و روایات را افشاء کردند. ناقدان سخت کوش دین در کشف بربریتها، افسان کشی ها و جهل پروریهای متلاطم لامی کم نیاوردند، زیرا هزاران بار بیش از آنچه می خوانند وجود داشت، تلاش آنان بی ثمر هم نبود، به هر حال فریبکاریهای مذهب را فاش می کردند، مشکل دوستان چیز دیگری بود. آنها غرق در «ریشه یابیها»!! و مشغوف از پیروزیها، هر چه بیشتر کاویدند، ژرف تر از نقد مادی، رادیکال و له جنبان واقعیت ها و در همین راستا از نقد ریشه ای مذهب فاصله گرفتند.

شکست خرد کننده جنبش کارگری نیمه دوم دهه 50 خورشیدی معلول باورهای دینی توده کارگر نبود!! نه فقط باورهای منحط لامی که هیچ باور یا ایدئولوژی به اعتبار نقش مکتبی خود، نه جنبش می آفریند، نه جنبشی را به ورطه شکست می اندازد. این تصور که لام و خرافه های شیعی، چند ده میلیون نفوس توده کارگر ایران یا منطقه را پشت پر خمینی به صف نمود!! پنداری ارتجاعی و شریعت الالار است. بر همین اساس نقد این جماعت بر مذهب نیز نه فقط نقد رادیکال، ملاح و تغییر آفرین پرولتاریا نبود که نقدی دینی، مامشات جو و رفرمیستی می شد. اینکه ناقدان، خود را «مارکسیست» می دانستند، هم تغییری در ماجرا نمی داد و ماهیت نقدشان را از انتقادپردازیهای امثال شجاع الدین شفا، علی دشتی، صادق هدایت، در بهترین حالت فتحعلی آخوندزاده، ابوالقاسم لاهوتی، لمان رشدی، ژورنالیست های شارلی ابدو و نوع اینها متمایز نمی ساخت. این مذهب نبود که میلیونها کارگر ایرانی را پیاده نظام ذلیل و مایخ مشت می قایل نبش قبر شده گورستانهای قرون وسطی می کرد، بورژوازی بود که در روبرو ده بیستم، با آرایشهای گوناگون، در بلوک بندیهای مختلف، زیر بیرقهای رنگارنگ لیبرالیسم، ووالیال دموکراسی، نایونالیسم، پان لامیسم، حتی «کمونیسم»!! جنبش کارگری جهانی را در قبرستان آموزشها، تراژدی آفرینی ها و تاکتیک پردازیهای خود دفن کرده بود. آن قدر مدفون که به هر دیو و دد اپوزیسیون نمای بورژوازی می آویخت. با وقوع این فاجعه تاریخی بود که طبقه کارگر خفت بار، عاجز از اتخاذ راهبرد ضد رمایه داری به بارکشی هر غول بیابان، حتی مخوف ترین مافیاهای فاشیستی تن می داد. بحث ما این جا توضیح کوتاه مذهبی بودن این نوع نقد مذهب است اما پیش از آن، طرح چند نکته در باره چیزی به نام توهمات دینی توده کارگر و نقش این توهمات در رنوشت خیزش نیمه دوم دهه 50، لازم است.

از دیرباز به خورد طبقه کارگر داده اند که گویا بورژوازی اروپا مذهب گریز و لظنت تیز بوده است، اما بورژوازی ایران و جوامع مشابه، به دلیل فقدان پیشینه رنسانس طلبی، آمیختگی با فئودالیسم و تعلقات امپریالیستی این ظرفیت را نداشته است. به همین دلیل مذهب در این ممالک، تحکام و قوام خود را حفظ کرده است!! این تناجرات، نادرست هتند. تفاوت میان چگونگی نقش بازی طبقات در جاهای مختلف از جمله اروپا و ایران می تواند واقعی باشد، اما جنس و ارشت تمایزات با آنچه القاء شده، اختلاف فاحش دارد. شاید بتوان عصاره تفاوت ها را در یک چیز خلاصه نمود. بورژوازی اروپا حتی در پیشرفته ترین نقاط، در فرانسه، انگلیس، ایتالیا، برای نشستن بر اریکه قدرت یی راه دور و درازی پیمود. رمایه داری چند قرن می بالید، طبقه رمایه دار در حال نخوانبندی بود، اما همی در اختار حاکمیت نداشت. در طول این دوره پرولتاریا نیز در میدان بود و نقش بازی می کرد. طبقه ای که وای زنجیرهایش هیچ چیز نداشت و هر نیازش را باید با فروش نیروی کار و اتکاء به توان پیکار تأمین می نمود. بورژوازی صاحب رمایه بود، همه چیزش را از تنمار پرولتاریا داشت، اما قدرت دولتی نداشت، پرولتاریا هیچ چیز نداشت، ریشه نداری و ذلتش را در وجود رمایه می دید. اولی وار موج گترش انباشت، قدرت گدائی می کرد، دومی قوت لایموتش را با للاح مبارزه طبقاتی از چنگال رمایه و رمایه داران خارج می اخت. یک چیز این دو دشمن را همجوار می نمود. هر دو فاقد قدرت دولتی بودند و فراموش نکنیم که حتی در همین همجواری نیز تضادها ر به مان می ود، دولت برای بورژوازی شرط حتمی بقا بود، در حالی که پرولتاریا باید از همان آغاز امحاء هر دولت را تار و پود لایتجزای پیکار خود می کرد.

اولی برای تیخیر قدرت و اختن ماشین دولتی می کوشید، تا مغز نخوان مماشات جو بود، وحشت وی از پرولتاریا بنیادی، اما اختلافش با لظنت و کلیتاً حالت بازاری داشت، برای رکوب مبارزات کارگران به ارتش و قوای قهر حاکمان روی می نهاد. حصول انتظارش را در آمیزه منحنی از جدال و اجماع می دید. همزمان برای پیشبرد کشاکش بازاری، خود را نیازمند پرولتاریا می یافت و می نمود تا جنبش کارگری را پیاده نظام خود کند، دومی (پرولتاریا) در همان شرایط تاریخی، با همان طح نازل آرایش قوا، در حالی که علیه لظنت و کلیتاً می جنگید، بیل را محاصره می نمود، کاخ قدرت خاندان بوربن را می لرزاند، همان روزها، نیز بورژوازی را دشمن تا مغز نخوان خود می دید. از او نفرت داشت. زنانش وحوش رمایه دار را به جرم شدت تنمار و تباهی اخلاقی شکار خشم خود می کردند. در ببحوحه تیز مشترک!! با اشرافیت مالی، کلیتاً و لظنت، لوله تفنگش را با قدرت به ینه همین دشمن، به ینه پارلمان نشینانش نشانه می رفت و این کار را به نام طبقه کارگر انجام می داد. در یک کلام، تا جایی که به جامعه ای مانند فرانسه مربوط می شد، الیان متمدنی پرولتاریا و بورژوازی در چنین موقعیتی از آرایش قوا و صف آرائی طبقاتی بودند. وضعیتی که به پرولتاریا فرصت میداناری می داد، شکلی و درجه ای از میداناری که بورژوازی قادر به رکوب آن نبود، حتی به آن نیازمند می شد. اگر بناست برای نقد یا رفت و روب مذهب، تاریخی نوشته و شنا نامه ای صادر شود، باید حتماً به این شرایط چشم دوخت. مشعل این رفت و روب نه دست بورژوازی که در دست جنبش کارگری بود. جنبشی که بورژوازی هنوز توان رکوبش را نداشت، جنبشی که بعدها، در «کمون»، تابنده ترین گلوله ها را به مغز مذهب شلیک کرد.

تاریخ را ورق زنیم، وارد تاریکی زار قرن بیستم و جامعه صد سال پیش ایران گردیم. طبقه کارگر شروع به بالیدن کرد. طبقه ای که باید شیور مبارزه علیه رمایه، لظنت، فئودالیسم، اربابان دین را به صدا در می آورد، اما در قیاس با اروپا همه چیز برایش متفاوت بود. بورژوازی این دیار دهه ها پیش از آنکه طبقه ملط اقتصادی گردد، نقشی فائق در اختار قدرت یی داشت. هنوز ر و کله جنبش کارگری پیدا نشده، به یک قدرت مؤثر طبقاتی می ماند، شریک

عظیم ترین غولهای صنعتی و مالی بود، نه فقط نیازی به دین تیزی نداشت که شریعتمدار بود و دین را لاج خود برای رکوب پرولتاریا می دید، اعضای طبقه اش علی العموم رجال دین بودند و لاله جلیله علمای اعلام را تشکیل می دادند، در رابطه با لظنت نیز همین همپوندی را داشت. این بورژوازی با این اوصاف، هر نگاه چپ توده کارگر به مذهب را «اقدام علیه امنیت ملی» می دید و به گلوله می بست. مبتذل ترین طنز تاریخ است که عده ای با تحریف همه حقایق، فصلی به نام دین تیزی ناشی از قدرت بورژوازی اروپا!! و کمر مبارزه ضد دین بورژوازی ایران به دلیل ضعف تاریخی باز کنند! چنین کاری خدمت آگاه یا ناآگاه به نظام بردگی مزدی و شتوشوی مغزی کارگران است. آنچه واقعی است آنست که جنبش کارگری ده های هجده و نوزده اروپا، با توازن قوای طبقاتی روزش، در طحی و تا حدی راه بهره گیری انان تیزانه بورژوازی از مذهب برای رکوب مبارزه طبقاتی جاری را د کرد، اما جنبش کارگری ایران با آرایش قوای ضعیف خود قادر به ایفای این نقش نشد. اس ماجرا این بود، مابقی وارونه بافی است. تاریخ نگاری و اقتصاد یی بورژوازی القاء می کند که گویا کل آنچه از ده های 15 و 16 میلادی به بعد در اروپا رخ داده است، هر خنی که در طول این دوره ها از حق، آزادی، لائیکم و دین تیزی، ضدیت با لظنت و تبداد، به میان آمده است، هر مبارزه ای در هر کدام این قلمروها انجام گرفته است، همه و همه فروغ رشتی رمایه و بورژوازی بوده است!! در این تاریخنگاری و اقتصاد یی، بورژوازی همه جا، در همه میداناری های اجتماعی، یی، انانی، علمی و ترفیخواهانه حضور مشعشع دارد!!، اما پرولتاریا فاقد هر نوع رد یی، اجتماعی یا اثرگذاری انانی است!!! حتی مارکس «دانشور طبقه بورژوا» است!! و از پرولتاریا تنها اثر مشهود، صنفی گری، جدال کور اقتصادی برای چندشاهی هزینه معاش، تنگ اندیشی، یی ت گریزی، بی دانشی، نیازمندی ذاتی به منجیان و ظرفیت پیاده نظامی برای ناجیان است!!! این تاریخنگاری و اقتصاد یی، در تضاد محض با نقد مارکی اقتصاد یی و درک مادی رادیکال مارکس از تاریخ است. مارکس در بند بند برری خود از پویه بط شیوه تولید رمایه داری، به شفاف ترین و دقیق ترین شکل توضیح می دهد که بورژوازی در تمامی این ده ها، هر ریال رمایه افزائی، تیس هر کارگاهش را، هر کشف علمی خود را، هر اختراع فنی را، هر مقدار ارتقاء بارآوری کار را، هر گام انکشاف منابات کار مزدی را با وحشیانه ترین قتل عام حقوق انانها، لاخلی آزادی ها، نفرت انگیزترین بشر تیزی ها و بعیت ها محقق اخته است. رمایه با زدودن خواب از چشم کودکان 6اله به ضرب شلاق در کار شبانه 14اعتی و روزانه کار 20اعتی، یتن زنان باردار به درشکه های حمل کالا، قفل کردن پای علیل کودکان خردال به ماشینهای کار، زندانی اختن هزار، هزار زن و کودک در اردوگاههای کار فاقد حداقل خورد و خوراک و بهداشت، با تبدیل این شرایط رعب انگیز کار، نتمار و معیشت به مصوبات پارلمانی، با یاه ترین بربریت های غیرقابل توصیف پلیی و نظامی، کشتزار انباشت خود را آبیاری و خود را طبقه ملط اقتصادی اخته است. چنین طبقه ای با چنین کارنامه ای چگونه، بر پایه کدام ظرفیت اجتماعی، زیر فشار کدامین نیازهای طبقاتی و تاریخی، پرچمدار آزادی، کولاریم، حقوق انانی و دین تیزی بوده است؟! طبقه ای که هر ریال خودافزائی رمایه اش، هر گام تثبیت موقعیت اجتماعی، هر وجب هموارآزی راه استقرار حاکمیتش، هر خشت بنای نظم مورد نیازش را با راه اندازی طوفان خانه خرابیها، تل کشیها، تجارت پو است انانها، تبدیل قاره ها به شکارگاه بردگان و دفن قشون، قشون نفرین شدگان کارگر در اعماق معدنها تأمین کرده است، چنین طبقه ای چرا؟! با کدام محابات و بر پایه کدامین ارزشها باید مشعلدار آزادی، حقوق بشر، ضد مذهب و لظنت تیز قلمداد گردد؟! پخ روشن است. هر چه جنبش کارگری در پهنه پیکار طبقاتی علیه بورژوازی به دست آورده است، کل امکانات معیشتی، رفاهی، حقوق مدنی و اجتماعی یا آزادیهای یی که توده کارگر با لاج پیکار از چنگ بورژوازی خارج کرده است، کل عقب نشینی هایی که کارگران در عرصه تم جتی، نژادی، کار کودکان بر

رمايه و دولتش تحميل نموده اند، همه يکرت به حباب ترقیخواهی، دموکراسی طلبی، مدنیت و آزادیخواهی بورژوازی ثبت شده است. اقتصاد یاسی و تاریخنگاری و یال دموکراتیک از جمله شعبه چپ آن، چنین کرده است. همه چیز به صورت معکوس و متضاد القاء شده است. در این قرائت هر دتاورد دارای کمترین رگه های حقوق انسانی، آزادیخواهی و تبداد تیزی از جمله هر میزان کاهش فشار ارتجاع مذهبی بر زندگی انانها حاصل پیکار بورژوازی شده است!! پرولتاریا فقط دنبال نار و یی شاهی معاش از طریق مجادلات صنفی بوده است!! از تیز با ارتجاع دینی، مبارزه برای آزادی و حقوق انسانی هیچ چیز نمی دانت ته است!!

تاریخنگاری و یال دموکراتیک در ماهیت خود، رمايه محور، ارتجاعي و بازگونه پرداز است. زیر فشار همین بنمایه منحن اجتماعی، تا چشم کار کند کور، کم حافظه و دروغگو نیز هست. اولاً - به روی خود نمی آرد که تا مغز تخوان مروج شریعت بوده و می باشد. در کمینترن و اردوگاه، ارتجاع هار پان لامیاتی را متحد بلاتردید خود در جبهه واحد ضد امپریالیستی می دید!! در ایران، شیعه علوی را و یالیست!! و لطننت را محق و مقدس می شناخت. از للاح دین برای نفوذ گمراه از در جنبش کارگری بهره ها می برد. دلتان شریعت پناهی «اجتماعیون - عامیون» و پس حزب توده را همگان به اندازه کافی می دانند. ثانیاً - به دروغ و تهمت می آویزد زمانی که برای توده کارگر کارنامه تشریح، تعصبات دینی و تعلقات تخواندار مذهبی لیت می کند. شاید برای قیل حاضر باور کردن این واقعیت دشوار باشد که مذهب در تمامی الهای ده بیتم، از آغاز تا اواخر دهه شصت آن قرن با بیشترین شتاب راه زوال را می پیمود. در همه این مدت فریاد روحانیت شیعه از خداناباوری جوانان و بی دینی اکنان این دوزخ گوش فلک را کر می کرده است. در مناطقی که اربابان دین بیشترین نفوذها را داشتند، شهرهائی که به مذهبی بودن معروف بودند!! مدها همه وت و کور، متروکه، غالب اوقات قفل و ارباب رجوع آنها را انانهای محتاج «قضای حاجت» تشکیل می دادند. این اهانت نیست. واقعیت عریانی بود که همگی آن را لمس می کردند. به اعتراف مکرر و وزناک مراجع مشهور آن روزها شمار مدها به مراتب از مدها بیشتر بود.

این بدترین و نارواترین تهمت ها است که گویا توده کارگر ایران دلباخته لام و خدا و دین بوده اند!! در انتظار حکم مراجع مذهبی به ر می برده اند و درال 57 با صدور فرمان قیام خمینی است به انقلاب زده اند!! رمايه و بورژوازی به عنوان رمايه شخصیت یافته، در هر کجای دنیا، حاکم یا اپوزیسیون، از همه راهبردها، ایدئولوژیها، ملک ها و للاحها، برای رکوب فکری، شنشوی مغزی، و کفن و دفن قدرت پیکار طبقه کارگر در نظم مورد نیاز رابطه خرید و فروش نیروی کار بهره برده است و بهره می گیرد. در این رتا لام و یهودیت برایش همان موضوعیت را دارد که فاشیسم، لیبرالیسم، و یال دموکراسی یا «کمونیسم بورژوازی» دارا است. اینکه به کدامیک توال جوید، یا کدامین را ترجیح دهد؟ پلخ را در آرایش قوای طبقاتی میان خود و پرولتاریا جتجو می نماید. تا جائی که به رمايه و بورژوازی مربوط است همه اینها راهبردها و اشکال نظم اجتماعی قابل قبول می باشند، این مذهب، فاشیسم، لیبرالیسم، دموکراسی یا و یالیسم نیست که توده های و یع کارگر را از میدان واقعی جنگ طبقاتی خارج می کند و پشت ر این یا آن بخش بورژوازی علیه خویش و برای للاحی دهشتناک هتی خود به صف می نماید، بالعکس بورژوازی است که هر کجا، یکی از این راهبردهای ایدئولوژیک، اقتصادی، یاسی، اجتماعی را للاح حاکمیت خود، از و برگ تیلاهی چرخه ارزش افزائی رمايه و یا للاح اپوزیسیون نمائی خویش می آزد. این همان نکته بنیادی و کلیدی است که درک و ارونه آن شالوده نقد مذهبی مذهب گردیده و می گردد. همان فهم تحریف آمیز و بازگونه ای که خیلی ها را به جتجوی ریشه شکست خیزش رری نیمه دوم دهه 50 خورشیدی، در لام باوری کارگران ایران واداشته است!!

برای ره‌آزی شعور توده کارگر و کلا ان‌انها از فشار خرافه های موم و مخرب دینی نمی توان به نقد ایدئولوژیک باورها و اندیشه ها اویخت!! مذهب به عنوان مجموعه ای از مبانی، ارزشها و افکار از آن‌ها به زمین هبوط نکرده است که بتوان با نقد فکری ان‌ان نیزیهای احکامش یا واکاوی میکروبیولوژی ت خرافه بافیهای ضد علمی اش، شر آن را از آن‌ها کوتاه ساخت. مذهب از زمین زندگی بشر، از ژرفنای شرایط کار، معاش و مراودات اجتماعی او جوشیده است. راه زوال و امحاء آن نیز دقیقاً از تغییر تاریخا بنیادی و رادیکال همین شرایط می گذرد. مذهب برخلاف آنچه که برخی ها می گویند مولود بی دانشی آدم ها نیز نیست هر چند که بی دانشی در زایش و نشر و پرورش آن تأثیر دارد، از تاریکی زار ندانستن ها سر بیرون نیاورده است ولو آنکه ندانستن ها در آبیاری کردن و استحکام آن بدون نقش نمی باشند. در همین راستا نفس دانائی، توسعه علوم و اکتشافات یا سیر صعودی بی مهار دانشهای بشری، کمک چندان به اضمحلال و نابودی مذهب نمی کنند. کمااینکه رشد حیرت انگیز فیزیک، شیمی، زیست شناسی، پزشکی، بیولوژی، زمین شناسی و علوم مشابه، اعتقادات دینی افراد را ریشه کن ننموده است. پائین تر توضیح خواهیم داد که مخالفان این استنتاج، قادر به فهم مادی مذهب نیستند، روایت آنها از دین روایتی شریعتمدار و متافیزیکی است. ریشه واقعی مذهب در عدم تسلط انسان بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش است. راز ماجرا دقیقاً در اینجا است. کلید حل همه معضل نیز در همین جا قرار دارد.

باور به خدا یا خدایان، در آن لحظه ای آغاز شد که موجود نوظهور ان‌انی، خود را غرق فروماندگی، نیاز، هراس، عاجز از حل مشکل و ناتوان در تأمین نیازهای حیاتی خود یافت. از این لحاظ بر قضا و بر بیل اتفاق، حرف اربابان دین و شریعت آن‌الاران در آن می نماید وقتی می گویند که بشر از همان زمان پیدایش خدا باور بوده است!! معضل این جماعت آن است که زیر فشار وارونه بینی و شعورباختگی، قدمت هر چه طولانی تر اعتقادات مذهبی را گواه اعتبار و اصالت آن می پندارند!!، ادعای مبتذلی که واقعیت ضد آن است. ان‌ان با کار خویش برای امرار معاش پای به دنیا نهاد، شروع به تولید معیشت کرد و همگن با آن، به تولید اندیشه و باور پرداخت. در این گذر و در تمامی پیچ و خم این م‌یر، هر کجا خود را م‌تأصل دید، به محض آنکه اح‌اس زبونی نمود، خلاء توانائی یا جای خالی چاره گری و اعمال قدرت را با اویختن به این یا آن نیروی موهوم پر ساخت. این سخن «نتیتوس لوکرتیوس» شاعر و حکیم رومی اپیکورگرای ده پیش از میلاد م‌یح در آن است که: «ترس مادر همه خدایان است»

فروماندگی توأم با هراس در مقابل مخاطرات پیرامونی، فقدان حداقل اطمینان به حل و فصل مشکلات زندگی، نیاز به اح‌اس امنیت، بی اعتمادی به توان خود در زمینه حل معضل معاش یا مقابله با مخمصه ها و مهلکه ها، ان‌ان آغازین را مجبور نمود تا جایگزینی برای ناتوانی و راه جبرانی برای زبونی خویش است و پا نماید. خدا مخلوق مستقیم این فروماندگی، ذلت و زبونی بود. ان‌ان خدا را آفرید و زیر فشار آن‌تصال و عجز مفرطی که داشت شروع به خداآفرینی کرد. ب‌یار قابل تعمق است که هر چه به روزهای شروع کار، معاش و زندگی ان‌ان نزدیکتر شویم شمار خدایان او را افزون تر و پرشمارتر می بینیم. ناتوانی وی در مقابل طبیعت، پدیده های ه‌تی و رخدادهای طبیعی، غیرقابل توصیف بود و در آن بر همین مبنی تعداد خدایانش نیز کثیر و پرتنوع می شدند. هیچ کدام این خدایان شنا‌نامه آمانی نداشتند، همگی مادی و مخلوق ناتوانی روز ان‌ان بودند، پیشینه، پرو‌ه و چند و چون خلقت آنها مادی و ملموس بود. معمولاً ده‌ته بندی شده اند و به موجودات زمینی، حیوانی، ان‌انی و احیاناً الهی تق‌یم می گردیدند. حتی گروه آخر نیز پرونده زایش زمینی داشتند. تمامی وحوش درنده جنگل به این دلیل که مرگ آفرین و مخاطره انگیزند، عنوان ویژه خدائی داشتند. تاریکی به این جهت که خوفناک است موقعیت خاص خدائی می یافت، خشکی و بی بارانی مرگزا است و لاجرم ماه در مقام منشأ نزول برف و باران صدرنشین مجلس خدایان بود. نقشی که با گ‌ترش نیاز ان‌ان به کشت و

زرع از ماه آلب و به خورشید تفویض شد. همان نقشی که بعدها در یونان تقدیم زئوس، خدای خدایان گردید. در همین زمان، زمین مدال خدای رؤف و الهه ای قدیس کب کرد زیرا محل رویش گیاه و چشمه همیشه جوشان معاش بود. زمین به عقد خورشید در آمد، چرا که باروری و معیشت زائی آن نیازمند تابش نور و گرمای خدای آفتاب بود. یکایک تارگان مقام الوهی داشتند، زیرا هر کدامشان بر پایه نقشی که در اطاعت از خورشید برایشان متصور است، چاره گر دردی در عرصه معاش، امنیت و فرار از مرگ به حساب می آمدند!! کوه، رود، درخت، چشمه، برق، صاعقه، ابر، گیاهان گوناگون، ننگ، جانوران به گفته «ویل دورانت» از واک مصری تا فیل هندی، همه و همه در زمره خدایان قاهر، رزاق، غفور و مشکل گشا محسوب می شدند، اعضای تنهایی آنها مرتبه خدائی بی‌پار والا یافتند، کل اینها پرستش می شدند و بنیاد خدا بودن آنها را عجز، زبونی و فروماندگی آنها در تسلط بر رنوشت کار، تولید و زندگی خویش تعیین می کرد.

آله بی‌پار طولانی و بی انتهای این خدایان یک، یک توکل بشر ساخته می شدند، آفریننده، معمار و طراح تمامی آنها آنها را خاکری بودند و آنها فقط از آن جهت، این همه خدا می ساختند و در تولید خدایان به هیچ حد و مرزی بند نمی کردند که دچار عجز بودند و قادر به تعیین رنوشت کار، تولید و زندگی خویش نمی شدند. به این نکته بی‌پار مهم توجه داشته باشیم که پروانه آفرینش کل این خداها، توتم ها، الهه ها و فرشته ها یک پروانه کاملاً مادی بود. آنها با کارش وجود واقعی خود را تعریف و آغاز کرد، با کار خویش معیشت خود را آفرید و همزمان و همپیوند با آفرینش معیشت، افکار، تصورات، باورها و اوهام خود را نیز خلق نمود. تولید مادی بشر تولید فکری او نیز هست. اندیشه ها، تخیلات، عقاید و خرافه ها به همان شکل و در همان روندی از کار و زندگی آنها پدید می آیند که تولید مایحتاج معیشتی و رفع نیازهای مادی بشر محقق می گردد. خدایان به همان صورت توکل آنها آفریده شدند که شکار حیوانات، چیدن میوه از درختان و گرفتن ماهی از دریا توکل آنها انجام گرفت. یک تفاوت است بین این دو آفرینش را از هم متمایز می کرد. بشر با شیار زدن زمین، کشت بذر، تشخیص خواص میوه درختان، ساختن پناهگاه، یا آموختن شیوه تیز کردن نگاه، در طبیعت تصرف می کرد، طبیعت را تغییر می داد و گامی در راه تسلط بر طبیعت بر می داشت، اما با خلق خدایان زبونی خود در حل و فصل مشکلات معیشتی یا عجز خود از دخالتگری لازم در رنوشت کار، تولید و زندگی را به نمایش می نهاد. هر دو دسته، تولیدات مادی و فکری آنها بودند، گروه نخست ظاهراً مایه شناخت و توان وی می شدند - شناخت و توانی که پائین تر در باره اش صحبت خواهیم کرد و کالبدشکافی مادی آن بی‌پار است و مهم است - گروه دوم عجز، زبونی و فروماندگی وی، از نقش بازی لازم، در رقم زدن رنوشت تولید، معاش یا حل معضلات پیچیده زندگی را تصویر می کردند و همین گروه است که مذهب و باورهای مذهبی را تشکیل می دهد. مارکس با ژرفکاوئی رادیکال ماتریالیستی خویش، ماجرا را این گونه توصیف می کند.

«مذهب خودآگاهی و خودیابی انسانی است که یا هنوز خود را در نیافته است و یا وجود خویش را گم کرده است»
خدا باوری و دین برای مارکس به هیچ وجه مقوله ای مبتنی بر دانتن و ندانتن نیست، بالعکس فرا رته از توانتن یا نتوانتن است و این دقیقاً با بنمایه شناخت مادی او از آنها، تاریخ یا پویه انکشاف مادی تاریخ همگن است. مارکس آگاهی را نه مشتئ باور که هستی آگاه، نه دانتن های مکتبی و ایئولوژیک که توانتن های اجتماعی، جنبشی، طبقاتی و تاریخی می بیند. او تصریح می کند که مذهب خودیابی آنها است که هنوز خود را نیافته و هستی اجتماعی آگاه خود را پیدا ننموده است. این عبارت دقیقاً قرائت دیگری از همان واقعیتی است که در این نوشته چند بار بر آن تأکید شده است و در ادامه بحث، بنا بر اهمیت، موضوعیت و منابتش، به آن باز می گردیم و در باره اش گفتگو خواهیم کرد. آنها است که خود را نیافته است یعنی توانائی لازم برای تعیین تکلیف کار، تولید، زندگی مادی و اجتماعی خود را به دست نیآورده

ت، یعنی بر فروماندگی، عجز و زیر فشار انبوه نیازها ت. در یک کلام یعنی بر نوشت زندگی و کارش ملط نیّت. قادر به درمان انبوه دردهای خود نمی باشد و توان حل مشکلات خود را ندارد. مذهب مظهر واقعی این تیتصال، زبونی و عجز ت.

تاریخ ان را باید در پویه کار و تولیدش، تولیدات مادی و معیشتی، همزمان فکری، عقیدتی و معنوی او کاوش کرد و پی گرفت. هر چه در پهنه کار و تولید پیش تاخت، رابطه خود با طبیعت را بیش از پیش دتخوش دگرگونی تاخت، اما این تأثیرگذاری بر طبیعت و تغییر شکل زندگی، به هیچ وجه و هیچ میزان تلط او بر پویه کار، تولید و زندگی اش را به دنبال نیورد، نه فقط این تلط را فراهم نکرد، نه فقط هیچ روزنه ای به تلط بر نوشت زندگی، تولید و کارش پیش رویش نگشود، که کاملاً بالعکس، دردناک تر و رقت بارتر از تابق به ورطه فروماندگی، ذلت و عجز افتاد. در همین رتا و دقیقاً به همین دلیل مذهبی بودن وی نیز اگر چه تغییر کرد، اگر چه دتخوش تحولات بیار زیادی گردید اما به هیچ وجه از بین نرفت، نه فقط از بین نرفت که شکلهای بیار پیچیده تر، زمخت تر و مخوف تری پیدا کرد. چرا؟ و چگونه؟ این همان پرشی ت که پتخ درتتش می تواند کلید پاره ای معماها باشد. بشر با کار خود در راه شناخت طبیعت و غلبه بر آن گام برداشت اما آنچه که زبونی و فروماندگی یا بالعکس توانائی و تلط وی در تعیین نوشت زندگی و کارش را رقم می زد، آنچه مذهبی ماندن یا خلاصی وی از اعتقادات دینی را باعث می شد، نه نفس شناخت طبیعت و تغییر پدیده های طبیعی که رابطه وی با کار و محصول کارش بود. رابطه ای که به نوبه خود، در دوره های مختلف توط شکل تولید معیشت، اندیشه و باور انان در هر دوره تعیین می شد. انان موجودی اجتماعی ت. از همان آغاز اجتماعی کار می کرد، تولید می کرد، اجتماعی زندگی می نمود، حاصل کار و تولیدش نوشتی اجتماعی یافت. پیش از ادامه بحث به این تخن مارکس توجه کنیم:

«انان وجودی انتزاعی نیّت که بیرون از این جهان خیمه زده باشد، انان، جهان انان، دولت و جامعه ت. این دولت و جامعه اند که مذهب، آگاهی وارونه از جهان را می تازند. چرا که خود جهانی وارونه اند. مذهب نظریه عمومی این جهان وارونه، دانشنامه مختصر آن و منطق آن به شکل عامه پندانه اش، مایه منزلت معنوی آن، شوق آن، جواز اخلاقی آن، مکمل پرابهت آن، رچشمه عمومی تالی و توجیه گر آن ت. مذهب تحقق خیالی جوهر انان ت، چرا که جوهر انان از واقعیتی حقیقی برخوردار نیّت»

مادام که تولید کالائی پروتیه رشد خود را آغاز نکرده و حالت نطفه ای داشت طول و عرض تقیم کار، دائره تلط انان بر طبیعت یا موقعیتش در چگونگی تصاحب حاصل کار خود نیز از فراخنای مالکیت قبیله ای و همبائی تجاوز نمی نمود. تولید اعتقاد، اوهام، پویه خداآفرینی و دین مداری او در این دوره نیز همگن و همپیوند با همین تولید مادی بود، شکار و ماهیگیری نقش خدایان حیوان، دریا و درخت را پررنگ می نمود. با آنکه خوانین پدرالار از عزت و احترام در میان افراد طایفه برخوردار بودند و نوعی بردگی نهان در اندرون روابط موجود در حال نطفه بندی بود اما هنوز تا خدا شدن افراد مقتدر و انتقال الوهیت از حیوان های درنده به آدمیان درنده تر نشانه بارزی دیده نمی شد. ظهور و گتترش تدریخی داد و تد میان قبایل هر چند در طح مبادله محصولات زائد بر نیاز هر قبیله، طلوع رخاره های خرید و فروش همراه با مالکیت مشترک اراضی، اندک، اندک راه را برای پیدا شدن ر و کله بتهای طایفه ای هموار تاخت. تا اینجا هنوز از خدا شدن آدمهای خاص و دعوی الوهی آنان خبری نیّت. طوایف مختلف هر کدام بت ویژه خود را نماد قدرت قبیله می دانند و به عبادت آن می پردازند. نکته تتری تر اینکه هیچ تخی از پیامبری و دعوی نبوت و رالت هم در میان نمی باشد، هیچ موجود زنده انانی بر طبل پیوند با عالم بالا نمی کوبد، پرونده اعجاز برای خویش باز نمی نماید، تا چشم کار کند خدا وجود دارد، همه جا مالامال از خدایان ت اما خدایان علی العموم شننامه

زمینی دارند و هر کدام آلیاژ داده ای از اجزای طبیعی قابل لمس یا حتی قابل خوردن و آشامیدن هستند. نیایش ها همگی مخاطبان مادی دارند، در غیر این صورت یعنی در مواردی که موهوم و متافیزیکی هستند، باز هم تجلی رؤیایها و احتیاجات مادی آنها در عرصه، معاش، لامتی، آرامش و آیش می باشند. مثال روشن این گونه آئین مدارای مجموعه باورها، منشورها یا آموزه های است که به زرتشت بت داده می شود و از آن به عنوان آئین «مزدینا» یاد می شود. زرتشت مدعی نبوت نیست، از عالم غیب حرف نمی زند و خنی از راجه «وحی» بر زبان نمی آرد. «امش پندانش» همه نیروهای مادی اثرگذار در زندگی روزمره اند. خدایانش پلپورت زمین دارند، دچار ثنویت هستند و به نجات خیر و شر، بانیان روشنی و تاریکی، اهورائی و اهریمنی تقسیم می شوند. «گات های» متسوب به وی همگی نیایش قوای طبیعت و آیش یا نکوهش رفتار و پدیده های است که آنها را در کلاف خود پیچیده است. همین مثال کم یا بیش در مورد یونان باستان هم مصداق دارد، در این جا نیز خدایان ته بندی شده هستند. مشاغل و مأموریت های دارند، نماد انتظارات، رؤیایها، هراس و وحشت ها، تواناییها و زبونی ها می باشند. علی العموم از جمله خدایان «المپ» است که زمین می باشند، اهل آمان نیستند، بعضا پاشنه آشیل ها و عیب و ایرادهای جدی دارند، در مواقع نیاز می توان با آنان مشورت نمود، اما راه حل هایشان چه باشد؟ فیهانه و شکست آمیز باشد.

در این روند و در دل آنچه رخ می دهد، یک نقل و انتقال، عروج و افت یا سقوط و جایگزینی بیش از همه چیز شعور فعال هر کاوشگر رادیکال پای بند درک مادی تاریخ را خیره خود می سازد. هر چه زمان می گذرد، هر چه دامنه کار و تولید بشر گسترش می یابد، هر چه اقتصاد کالائی می بالد، هر چه داد و ستد فراگیرتر می شود، هر چه رابطه میان قبایل در جاهای مختلف دستخوش توسعه می گردد، خداآوری و توتم پرستی انسانها، از یک سو با افکار، قوانین، قراردادهای، عرف و اخلاقیات فراجوشیده از روند کار و مبادله آمیخته می شود و از سوی دیگر خدایان یا نیروهای طبیعی بتواره، اعتبار و جبروت خود را به نفع فرارسته های اجتماعی داد و ستدهای کالائی از دست می دهند. این رخداد بی بار مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد. طبیعت اقتصاد کالائی این است که گسترش روزافزون خود را شالوده برطرف اختراهای فکری، اعتقادی، بیسی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی می کند و به این فرآیند اختراها موقعیت فتنشپشتی می بخشد، کالا یک رابطه اجتماعی است و در همان حال رابطه بتواره کردن صورت بندیهای اجتماعی حاصل توتم عه خود است. هر چه اقتصاد کالائی یا کالا شدن محصول کار و داد و ستد آنها میان اقوام توتم عه می یابد، بت های حقوقی، بیسی و اجتماعی فراجوشیده از این شیوه تولید نیز اعتبار، منزلت و نقش نیرومندتری کسب می کنند. دلیلش آن است که کالا و داد و ستد کالائی رابطه میان آنها را با رابطه میان اشیاء جایگزین می سازد، حرف زدن کالاها با هم جای حرف زدن آنها را می گیرد. کالاها وجودی کاملا متعلق از آنها، بالای افراد و ملت و توتلی بر زندگی آنها پیدا می کنند. آنها در جریان مبادله با هم، نقش موجودات تصمیم گیرنده، تعیین کننده، قاهر و فعال مایشاء احراز می نمایند، قیمت، چگونگی، داد و ستد، قانون مبادله، چه تولید شود و چه نشود، کدام محصولات بیشتر یا کمتر تولید کردند، رابطه قبائل و اجتماعات با هم چگونه باشد و آنچه را که پایه زندگی روز بشر است تعیین می نمایند. این تصمیمات، قوانین، قرارها، را برای مولدین، صاحبان خود یا جوامع آئینی آن ایام، لازم الاجرا می سازند. به این ترتیب بشر مقهور، محکوم و مطیع خدای جدیدی می شود که پیش تر وجود نداشت. خدائی که مثل خدایان سابق باز هم ساخته و پرداخته او است اما این بار همه چیزش فرق دارد، این خدا دیگر شوخی بردار نیست، محصول کار بشر است اما کار تجسم یافته ای است که تقلال کامل یافته و دارای قدرت نامحدودی شده است، اراده ای ماوراء اراده تولید کنندگان پیدا کرده است، مصمم و توار حکم می راند، تصمیم می گیرد، اعمال قدرت می کند. اطاعت از اوامر، نواهی و توراتش مادی، حیاتی، قاطع و رنوشت ساز است.

این خدا یک ویژگی بی‌پار مهم دیگر هم دارد. ماجرای ذلت، عبودیت، بردگی و مقهور بودن تولیدکنندگان خویش در مقابل خود را عمیقا انکار و رمزآمیز می‌آزد. چنین الفاء می‌کند که پرورش دریا، کوه، جنگل، حیوان، اعضاء بدن، صاعقه، برف و باران جای خود را به عقل‌گرائی داده‌ت!!، جهالت نلیم خرد و رشد آگاهی شده‌ت!! شعور بر وحشت غلبه کرده‌ت!! آدما توانا شده و بر رنوشت زندگی و کارشان نلط یافته اند!!! روابط کالائی با تو عه نلبی خود این چنین الفاء می‌کرد، القائاتی که دروغ محض و ضد واقعیت بودند. اولاً - عدم نلط انان بر رنوشت کار، تولید و زندگی خود نه فقط کاهش نمی‌یافت که گام به گام محکمتر، نیرومندتر، نلخواندارتر و نامرئی‌تر می‌شد. اگر تا دیروز سرما و یخبندان سد راه صیادی او بودند، اگر قلت برف و باران کشت و کارش را بی‌حاصل می‌ساخت، اگر وحوش درنده جنگل او را از پای در می‌آوردند، اگر خدایان طبیعی مخلوق فروماندگی و زبونی وی روند اعمال قدرت و اراده اش را در هم می‌کوبیدند، اکنون قرارها، اصول، احکام، منشورها و قوانینی که ظاهرا رد پای دخالتگری او را داشتند، اما به طور کامل از وی مستقل بودند، همان بلا را بر سرش می‌آوردند. بعلاوه هنوز نلتیصال و زبونی وی در مقابل خدایان پیشین نیز و نلعا، عمیقا، شدیداً نلمرار داشت، زیرا توان دخالتگری وی در رتق و فتق امور معاش و حل معضلات زبانی خود نیز نه فقط کاهش نیافته که روند رطانی می‌پیمود. قراردادهای اخلاقیات، قید و بندهای عرف و شریعت نلخه پیچی کالا یا حاصل کارش، خود را مخلوق شعور و آگاهی وی جا می‌زدند، اما چنین نبود، این قراردادهای نه فقط ابزار اعمال اراده او نبودند که دی‌محکم بر ر راه انجام این کار می‌شدند، نه فقط نلت و پای وی در تصمیم‌گیری‌ها را بازتر نمی‌کردند، که دائره اختیار، آزادی و ابراز وجودش را محدود و محدودتر می‌نمودند. این قید و بندها مطلقاً شکوفائی توان و آزادی وی را در پی نداشتند، کاملاً بالعکس شکل تازه ای از نلتیصال، زبونی و نلارت را بر زبونیها و فروماندگیهای قبلی او می‌افزودند. ریشه این قیود، حدود و الزامات، در تولید برای رفع حوائج روزمره زندگی قرار نداشت، در شیوه تولید و مننابات اقتصادی، حقوقی، نللی و اجتماعی جدیدی بود که اگر چه مراحل آغازین رشد را طی می‌کرد اما با شتاب می‌بالید، زنجیروار بر نلت و پای وی می‌پیچید و کل آزادی‌ها، اختیارات، توان دخالتگری، ظرفیت میداننداری و شعاع تأثیرگذاری اراده اش را به بند می‌کشید، او در آغاز پرستشگر زبون و بی‌اراده خدایانی بود که از کشتزار ترس، نیاز، فروماندگی و عجز می‌روئیدند و بر او حکم می‌راندند، اکنون با گذشت زمان، در پروسه انکشاف شیوه تولید کالائی، در فرایند رویش تدریجی فراساختارهای حقوقی، عرفی، اخلاقی، سیاسی و قانونی مولود تولید کالائی، در حالی که حقارت و استیصال سابق را از دست نداده است، عبد بی‌اراده، نیایشگر و پرستنده بی‌اختیار منشورها، قوانین و احکام کالا یا حاصل کار و تولید خود نیز گردیده است.

نکاتی که آوردیم، فقط بیان یک روی ماجرا نلند، گزاره زندگی بشر یا تاریخ تکامل جوامع انانی فقط کارنامه کار، تولید و انکشاف شیوه‌های تولید معیشت، اندیشه و باورهای او نلنت. تاریخ واقعی انکشاف جوامع بشری ماما تاریخ مبارزه طبقاتی نلت. انانهای که از آنها صحبت می‌کنیم، نه فقط همگون نماندند که از دوره ای معین به بعد، در نلانی اجتماعی خود طبقات کاملاً متضاد و متخاصمی را تشکیل دادند. عبور از مالکیت همبائی، گترش مالکیت مشترک دولتی، پیدایش مالکیت خصوصی در حوزه دارائیهی منقول و بعدها غیرمنقول، اتحاد و درهمرفتگی قبایل، بروز تضاد شهر و رونا، جوانه زدن تضاد دولتهای مدافع منافع شهر در مقابل رونا، همه و همه نلتقرار قوائم برده داری را به دنبال آوردند. جمعیت‌های کثیر انانی فوج، فوج به بردگی گرفته شدند، با همه وجود انانی خود، عین اشیاء، به مثابه کالا بدون هیچ‌گونه حق، اختیار، فاقد هر نوع حق اظهار نظر یا بیان اراده، خرید و فروش شدند، کل اراده، اختیار، حقوق، کار، محصول کار، مرگ، زندگی، چگونگی زنده بودن یا مردن، شکل رفتار، نلیقه، عادت، خلق و خو و همه

چیزشان یک‌ره تحت اراده قاهر و زیر فرمان مطاع برده دار در آمد. دو طبقه برده و برده دار در مقابل هم قرار گرفتند و کل آنچه علیه بردگان اعمال گردید و بر آن‌ها رفت، به بی‌ت، حقوق، اخلاق، فرهنگ، مناسبات اجتماعی و فرآیندهای حقوقی جامعه روز تبدیل شد. دولت‌های برده دار مبتنی بر مالکیت‌های مشاع دولتی و آمیخته با مالکیت‌های خصوصی به وجود آمدند و در پی‌داری از نظام برده داری و منافع طبقه برده دار ایفای نقش کردند. این دولتها جنگ‌های ویرانگر و طولانی راه انداختند، دست به کار تشکیل امپراطوری‌های عظیم برده دار، از نوع امپراطوری پهن‌پهن هخامنشی، رومی، پارتی، فراعنه مصر و موارد دیگر زدند. همزمان و در همین زمان، مبارزه طبقاتی در شکل شورش‌های پر عظمت ضد برده داری، با مشارکت گسترده توده‌های برده در راین امپراطوری‌ها راه افتاد، قیام تاریخی بردگان روم با نقش بازی بردگان مبارزی چون پارتاکوس، شورش‌های مداوم پلینیین‌ها علیه پارتی‌ها در روم یا خیزش مزدکیان علیه برده داری‌ها از این جمله بودند. تن‌مارشوندگان برده، پلینیین و فرودست فقط علیه شدت تن‌مار و وضع فلاکت‌بار معاش خود نمی‌جنگیدند، آنها علیه فرار از تن‌مار، حقوقی، فرهنگی، اخلاقی، بی‌دینی، اجتماعی شیوه تولید عصر، علیه دولت برده دار نیز جنگ می‌کردند. پلینیین‌ها در دوره‌های زمانی مختلف، با شورش‌های خود پارتی‌ها و اشرافیت برده دار را مجبور به پاره‌ای عقب‌نشینی‌ها کردند. برخی مطالبات خویش از جمله کاهش مؤثر نقش مذهب، کاهنان و اربابان دین در تدوین قوانین حاکم را بر پارتی‌ها تحمیل نمودند.

این رویدادها که بر فراز انکشاف فزاینده اقتصاد کالائی جامعه عمل پوشید، به نوبه خود، فرایند افول و عروج خدایان سابق، مالک الرقابان روز و بت‌های بالنده حقوقی، بی‌دینی، اجتماعی جدید در اختیار باورها و افکار طبقات اجتماعی متضاد را دامن زد. خدایان حیوانی پیشین از یک‌سو و جایشان را به خدایان وحشی‌تر، مخوفتر و درنده‌تر دارای چهره آدمیزاد!! و از سوی دیگر به فتیش‌های نیرومند فرمانروا دادند. فرعون‌ها، شاهنشاهان و قیصرها جای وحوش جنگل و صحرا را پر کردند، اگر دیروز شیر خدای قدرت یا گرگ خدای دهشت‌آفرینی و درندگی بود، با گسترش برده داری، امپراطوران این نظام، کورش‌ها، داریوش‌ها، انوشیروانها، توت‌مس‌ها، رام‌س‌ها، خوفوها، خفرج‌ها، آگوستوس‌ها، زارها و کورنلیوس‌ها جای آنها را پر کردند. جرثومه‌های توحشی که یا مثل رام‌س‌س و فراعنه دیگر مصر بل‌تان بر متمدن خدائی‌نشاندند و خیل بردگان را مجبور به پرورش خویش نمودند و یا همچون شاهان هخامنشی و بی‌دینی خود را «فره ایزدی»، ظل‌الله، خدایگان و مظهر قدرت خدا و از این طریق خدا خواندند. از همین زمان به بعد است که ر و کله انبیاء دین نیز پیدا می‌شود، امپراطوران، مالک الرقابان، فرمانروایان رزمین‌های پهن‌پهن از برده، صاحبان حاصل کار بردگان، مالکان مزارعی که برده‌ها در آن جان می‌کنند، اینها، این خدایان برای استحکام پایه‌های قدرت، مالکیت و حاکمیت خود نیازمند اطاعت بی‌چون و چرای توده و تبع برده بودند، در همین زمان تا احتیاج داشتند که این اطاعت تقدس یابد، آمانی شود، لباس وحی پوشد، مصباح هدایت تلقی گردد، مفتاح بهشت نام گیرد. کاری که از مغ، موبد، رهبان، کاهن، میج و مقامات روحانی بر می‌آمد. اینان بودند که به عنوان افرادی از طبقه حاکم، وظیفه آرایش الوهی و آمانی امپراطوری‌ها را بر عهده گرفتند. همگن و هم‌از این رخدادها، رابطه آهنین و تنگاتنگ خدایان روز، دولت‌ها و امپراطوری‌ها، با بت‌های نیرومند حقوقی، بی‌دینی یا روابط اجتماعی بت‌واره نیز بیش از پیش دستخوش تحول شد. به بیان دیگر توازن قوای جاری میان رب‌النوع‌ها یا خدایان چندگانه قدرت که همگی از ژرفنای شیوه تولید عصر می‌جوشیدند و قدرت فائقه مناسبات موجود را در شکلهای مختلف نمایندگی می‌کردند، روند تغییر، افت و خیز یا افول و عروج پیمود. فراموش نکنیم که کل این خدایان با شکلهای متنوع خود رشت واحدی داشتند، مکمل همدیگر بودند و چگونگی آرایش یا توازن آن‌ها تابعی از نیازهای شیوه تولید ملط، از جمله ازماندهی راکوب مبارزه طبقاتی تن‌مارشوندگان و فرودستان به روش‌های گوناگون بود.

رشد افزون تر اقتصاد کالائی، جنگ های ویرانگر میان دولت ها و امپراطوری های برده دار، خرابی ها و ضایعات اقتصادی همگین همراه با تخریب و قتل عام نیروهای مولده در این جنگ ها، صدمات وارد بر کشاورزی این دوران، بعلاوه عوامل دیگر، راه را برای افول منقبات برده داری و جایگزینی آن با مالکیت فئودالی باز کرد. بردگان جای خود را به رفقها دادند و اشراف فئودال جای برده داران را گرفتند. مالکیت ارضی جدید با هیرارشی ازمانیافته دولتی، دستگاههای نیرومند ملحق، نهادهای دینی همگن و ازمان های پیشه وری فئودالی تکمیل گردید. لطنت، روحانیت، دیوانه‌الاری پیچیده نظم اجتماعی، نهادهای در هم تنیده دینی و در یک کلام بخش های مختلف بی‌تم رکوب فیزیکی و فکری ناشی از شیوه تولید جدید و پادار ماندگاری آن، هر کدام جایگاه ویژه خود را در این هیرارشی احراز کردند. نقش مذهب، رولان دین، دستگاههای رکوب فکری و شش‌تشوی مغزی در اختار قدرت جدید به گونه خیره کننده ای نیرومندتر و نافذتر شد. ارتباط با «عالم بالا» و خدایان آن مان که پیش تر هم شغل انحصاری اشراف و طبقه ملط بود، بیش از پیش به انحصار «نجیبان» حاکم در آمد، مذهب جزء لایتجزای حاکمیت شد و نهادهای دینی صدرنشین اختار قدرت گردیدند. مالکیت، شریعت و حاکمیت تثلیت مقدس نظام فئودال شد. به این بحث باز می گردیم، عجالتا نگاهی بیار کوتاه و چشمک وار به ادیان توحیدی و صد البته نه همه آنها که فقط لام اندازیم.

ظهور لام در شرایطی رخ داد که منطقه موم به «جزیره العرب» به گونه ای بیار چشمگیر و فاحش از همه نواحی اطراف خود عقب افتاده بود. در شرق، امپراطوریهای برده دار ایرانی چند ده متوالی بر بخش مهمی از دنیا حکومت کرده و اینک زیر فشار گترش مالکیت رته ای و فئودالی به ورطه فروپاشی می رفتند، در غرب غول عظیم برده داری روم به دنبال قرنهای یکه تازی و جنگ افروزی جایش را به دولتهای نیرومند فئودال می داد. در جنوب مدیرانه، مصر خود را وارث یک امپراطوری پرابهت برده دار می دید، در شمال، در جلگه های حد فاصل دجله و فرات موم به بین النهرین، دولتهای برده دار کلد، آشور، بابل، فنیقی هر کدام دوره ای از تاریخ را به خود اختصاص داده و راه افول پیش گرفته بودند. در این میان جزیره العرب با همه این ها فرق می کرد. فقط عدن یا کلابن امروزی بود که به دلیل قرار داشتن در مبر «جاده ابریشم»، موقعیت ویژه بندری و همجواری با دریای رخ و باب المندب، اهمیت تجاری چشمگیری داشت. مابقی همه صحاری خشک، وزان و شن زار بودند و یا مناطق زراعی، مراتع و دامداریهای پیرامون شهرهای کوچک عهد بلتان را تشکیل می دادند. شکار، پرورش دام، مالکیت قبائلی و طح نازلی از تقیم کار شکل تولید روز منطقه را تعیین می نمود. جنگهای قبائلی بیداد می کرد و حیوانات، مراتع و اراضی به طور متمر و به دنبال هر جنگ میان رؤای طوایف دت به دت می شد. هر قبیله ای خدای خاص خود را داشت و بت های معروفی مانند لات، عزی، هبل، منات، اافه، نائله، مجاوز الریح و مطعم الطیر تو ط قبائل مختلف پرتش می شدند. این خدایان تجام منافع، حدود و ثغور قدرت و نماد تقدس مالکیت یک قبیله محوب می شدند و عبادت آنها حکم وفاداری تا پای جان به مرزهای حقوق، دارائی و مالکیت طایفه تلقی می گردید. بتها در جنگهای همیشه جاری میان قبائل با این نقش و مرتبت تو ط پاهیان در پیشاپیش اردو حمل می شدند و بازار جنگ ها را داغ نگه می داشتند. شکل تولید ممتولی جزیره العرب باردار تغییری گریزناپذیر بود، مالکیت قبیله ای امکان بقا نداشت و باید جای خود را به شکلی از مالکیت مشاع دولتی می داد. لام پلخی به این نیاز تاریخی بود. محمد و همرش خدیجه در زمره بازرگانان عرب بودند و او برای امور تجاری فرهای زیادی به یمن می کرد. بازرگانی، فرهای مکرر به عدن، شرایط مادی و منقبات اجتماعی در حال زایمان حجاز، مجموعا کشتزار شعور، شناخت و رچشمه واقعی «وحی» را برای محمد تشکیل دادند. «توحید» گویاترین م رمز قیام و دعوت او بود. واژه ای که در زمین زندگی اعراب معنای جایگزینی شکل موجود زندگی عشیرتی، مالکیت قبیله ای و نبردهای خونین طایفه ای با نوعی مالکیت مشاع

آمیخته با مالکیت خصوصی، تشکیل دولت واحد و دارای ظرفیت لشکرکشی، جنگ افروزی، اشغال زمین های دیگر و معماری یک امپراطوری نیرومند را پیدا می کرد. این نیاز تراژیک در بیان اندیشوار اعتقادی و دینی خود جایگزینی خدایان گوناگون با خدای واحد را پیش می کشید، بت های عدیده مورد پرستش طوایف گوناگون، لات و عزی و هبل و دیگران باید جای خود را به یک بت واحد یا خدای یکتا می دادند. فراخوانی که تخوانبندی اقتصادی، اجتماعی، ایدئولوژیک آن برای توده ای نهادهای پیر مالکیت های پراکنده قبائلی و غرق در گرگی، فقر، فلاکت یا نال کشی های روزمره ناشی از کشمکشهای خونین رؤسای طوایف، تا حد زیادی جاذبه داشت و در همان حال مخالفت برخی از ران قبائل را به دنبال می آورد.

لام محمد با این پایه های مادی، محتوای اقتصادی، بار معین تاریخی، بنیانهای طبقاتی و چشم اندازهای بیکی برای گسترش خود از یک و با تیهیلات و زمینیه های ماعد فراوان و از وی دیگر با نگلاخها و مشکلات فرآینده رو به رو می شد. امپراطوریهای عظیم برده دار و انی و روم، دوره انحطاط خود را پری می کردند، وضعیتی که به دولت نوپای لاملی یا خلافت عربی مجال لشکرکشی و اشغال قلمروهای نفوذ امپراطوریهها را می داد. معضل دولت لاملی اما عقب ماندگی تاریخی فاحش اشغالگران از طح تکامل مادی جوامع تحت اشغال بود. شوخی شرنگ آمیزی که اعراب ملمان را و می داشت تا گذار تاریخی از پدرالاری طایفه ای به دولت برده دار در منطقه حجاز را با گذار از اولی به دولتهای نیرومند فئودال در نواحی تحت اشغال و تفاده از امکانات اقتصادی، بیکی، علمی، فرهنگی، اجتماعی این جوامع جایگزین آزند. آیات، احادیث، قوانین یا احکام موموم به عقود، ایقاعات، مضاربه، مراهبه، انفال، جزیه، خمس، زکوت، صدقه، ارث، خرید و فروش برده، مردالاری، موقعیت برده وار و زبون زنان، وجوب هولوکت و قتل عام روری مخالفان، اراضی مشاع، انواع وقف، حدود و ثغور قدرت خلیفه و مالکیت تگاه خلافت یا زنجیره طویل شریعت دیگر همه و همه اجزاء انداموار نظم اقتصادی، بیکی، حقوقی، اخلاقی، اجتماعی این شکل تولید فئودالی آمیخته با بقایای خت جان بردگی را تشکیل می دادند. آویختگی افراطی و بیش از حد این امور به مان، چه در قلمرو اقتصاد و کار و تولید و چه در رابطه با فرآختارهای حقوقی، بیکی و اجتماعی تا حدود زیادی متأثر از تناقضات فاحش و موانع فرآینده ر راه قرار این فئودالیوم در جوامع مورد بحث با توجه به روابط متقابل اشغالگران و اشغال شدگان یا طح کاملاً متفاوت تکامل مادی جوامع بود.

لام با این زمینه ظهور، در خاورمیانه، شمال افریقا و ایای مرکزی، دین رومی درنده ترین و بشریتیزترین دولتهای فئودال شد. دولتهایی که شکلهای مختلف فئودالیوم آمیخته با بقایای برده داری را پاداری می کردند. خلافت اموی، عبکی، عثمانی در مناطق جغرافیائی مذکور نمونه های بارز این دیکتاتوری هار فئودالی بودند. توضیح یک نکته لازم است. بحث «لام واقعی و غیرواقعی»!!، تین و تشیع، جدال فرقه ها و مذاهب گوناگون، ماجرای پیدایش، عروج و افول هر کدام اینها قدمتی به اندازه عمر این آیین دارد. مناقشاتی که ده های متمادی جنبش شمارشوندگان دهقان را آماج ضربات همگین اخت و اینک قرنی است به مثابه للاحی زهرآلود، تو ط ارتجاع هار بورژوازی علیه جنبش کارگری به کار گرفته می شود. هیچ چیز مخره تر، موم تر و توهین آمیزتر از آن نیست که یک کارگر در گرداب این بحثها افتد. رواترین و مبتذل ترین کار آویختن به درتی آزمائی دیانتها!! و افتادن در ورطه مباحثی از نوع لام واقعی و غیرواقعی است!! شالوده پیدایش این دین مثل همه ادیان، نیازهای مادی، زمینی، فیزیکی و فکری یک طبقه اجتماعی شمارگر، جویای مالکیت، قدرت و حاکمیت در یک دوره تاریخی بوده است. لام از لحظه پیدایش تا امروز نقش للاح موم طبقات شمارگر، جنگ افروز و بشریتیز علیه توده های شمارشونده و فرودت را بازی کرده است. مجادلات میان مذاهب و فرقه های لاملی در رده های میانی تاریخ تا شروع قرن بیستم صرفاً پمپاژ جدال

بخشهای مختلف حاکم و اپوزیسیون طبقه فئودال بر سر سهام مالکیت، دارائیهها، محت قلمروها یا شعاع حاکمیت ها به حوزه باورها و افکار بوده است. «آل فیان» و «بنی هاشم» نه بر سر لام و کفر که فقط بر سر مالکیت و حاکمیت جنگ می کردند. شیعه و سنی از دل قرآنتهای متفاوت قرآن متولد نشد، از ژرفنای جدال نیروهای اجتماعی و طبقاتی مختلف حول مالکیت و قدرت بیرون آمد. از اواخر قرن نوزدهم، با گسترش روزافزون سرمایه داری در دنیا و انکشاف این شیوه تولید در همه کشورها، لام نیز آلیاژ طبقاتی خود را از فئودالی به سرمایه داری تغییر داد و لاج قتاله دست بورژوازی علیه جنبش کارگری شد. یک مآله را نباید از یاد برد. در شرایطی که طبقات حاکم، در واقع ترین میزان ممکن، دین را لاج قدرت خود و ابزار لاجی شعور یا آرزو و کار شمشیر تشوی مغزی استثمارشوندگان می کردند، زمانی که فضای زندگی و فکر فرودستان از موم مذهب پر بود، در چنان وضعی حتی فرودستان نیز بعضاً اعتراض، عصیان، شورش خود علیه استثمار و فرودستان را چه با توهّمات دینی می آویختند. جنبش «یاه جامگان» و «ر به داران» در طحی و تا حدی چنین بود. این جنبشها اولاً - در رادیکالترین حالت همه جا در خطر تبدیل شدن به آلت دست افشاری از طبقه اقتصادی متولی بودند، ثانیاً - دینشان نبود که با شریعت حاکمان و دولتها فرق داشت. وجود اجتماعی نیروهای متشکله آنها بود که مذهبشان را متمایز می ساخت. تفاوت میان تشیع و سنی، شیعه جعفری، زیدی، ماعیلی با فرقه حنفی، حنبلی، شافعی، مالکی، وهابی در اصول، فروع یا احکام عقیدتی نبود. در منافع، انتظارات، اهداف و چشمداشتهای متفاوت نیروهای اجتماعی بود که برپائی این مذاهب را نیاز قدرت افزائی، ثروت اندوزی، گسترش قلمرو مالکیت و حاکمیت خود می دیدند. توده انبوهی که زیر پرچم این مذاهب با هم می جنگیدند، نه فقط تعارضی با هم نداشتند که از همتی طبقاتی واحدی بر می خاستند، آنها طبق نقشه و فرمان نیروهای کودکان همدیگر را می کشتند که جنگشان نه بر سر مذهب که فقط بر سر چگونگی تقسیم مالکیتها، ثروت ها و قدرت ها بود. مذهب برای بخشهای مختلف طبقه مآله، ابزار رکوب مبارزه طبقاتی استثمارشوندگان و فروختن شعله های جنگ میان آنها با هدف تحکیم پایه های قدرت خود بوده است. کوشش برای اثبات اینکه لام واقعی لام خمینی و ابوبکر بغدادی و یقیناً قطب یا لام شریعتی و بازرگان است!! وای توهین وحشتناک به شعور و شرف انبوهی آنها هیچ چیز دیگر نیست، در همان گونه که تلاش برای یافتن ریشه بدبختی های توده کارگر در لام یا هر دین دیگر نیز عوامفریبی رعب انگیز است. مشکل مذهب نه خوبی یا بدی آن که اساس وجودش به مثابه لاج زهر آگین دست استثمارگر برای لاجی شعور و قدرت پیکار استثمارشونده است. معضل طبقه کارگر جهانی مذهب هم نیست. شیوه تولید استثمارگرانه و منببات اجتماعی جنایت آمیزی است که مذهب را از هر جنس ابزار قتل عام مبارزه طبقاتی او می آزد.

تلاش ما تا اینجا، حول این محور چرخید که رچشمه خداباوری و دین از آغاز در فروماندگی، ترس، زبونی، عجز و نیاز بشر قرار داشت. انان مآصل، بر هراس و فاقد تسلط بر رنوشت کار، تولید و زندگی خود به خدایان آویخت و روی به دین، عبادت و شریعت نهاد. با گذر زمان، در پروانه قوط و جایگزینی شیوه های گوناگون تولید، این فروماندگی، عدم امنیت، فقدان آزادی و اقاط بودن از تسلط بر رنوشت زندگی و کار دستخوش تغییر شد، اما نه فقط تقلیل نیافت که ژرف تر، شدیدتر و آهین تر گردید. هرچه پویه تکامل مادی تاریخ پیش رفت، هر چه تولید کالائی بالید، هر چه شکل های تولیدی پیشرفته تر و فرااختارهای اجتماعی پیچیده تر جایگزین شیوه های تولیدی کم رشد یافته تر و منببات اجتماعی مادون تر شد، جدائی تولید کنندگان م تقیم از پویه تعیین رنوشت کار، تولید و زندگی نیز عمیق تر و فاحش تر گردید. انبوهی که در آغاز به گونه ای رقت آمیز مقهور طبیعت و نیروهای طبیعی متولی بر تولید یا رنوشت خود بودند، اندک اندک با کار خویش، به کمک تولیدات مادی و فکری خود از فشار قهر و غلبه این نیروها کاستند، اما همزمان در مقابل فرارته های حقوقی، فکری، اخلاقی، اعتقادی مولود همان کار و تولید مجبور به کرنش

و تعظیم گردیدند. دخالتگری آنها در پویه تعیین تکلیف محصول کارشان نه فقط تقویت نشد که بیش از پیش به ورطه تضعیف و تهلاک افتاد. روابط میان کالاهای حاصل کار جای روابط میان آنها را گرفت. این روابط و نهادهای حقوقی، بی‌بی و فرهنگی ناشی از آن، نقشی فائق را در تعیین رنوشت زندگی افراد احراز کردند، شکل تولیدی هر دوره شالوده تقسیم آنها را به طبقه تئمارگر و حاکم در یک و و طبقه تئمارشونده و فرودت در وی دیگر شد. نهادهای حقوقی، اخلاقی و بی‌بی فرا رته از شیوه تولید برج نیرومند قدرت و کوی حکمرانی طبقه م‌لط گردید، باورهای مذهبی جزء لایتجزای همین روابط و مؤتات اجتماعی شدند، ادیان پ‌دار حرمت مالکیت و قدرت طبقه تئمارگر حاکم شد. فرودتی، فروماندگی و قوط تولیدکنندگان تئمارشونده از دخالت در تعیین تکلیف محصول کار و رنوشت زندگی خود راه اوج پیمود و تازه همه اینها در دورانی رخ داد که هنوز تا نقطه آغاز فاجعه واقعی راه دور و درازی در پیش بود.

شروع کالا شدن نیروی کار و ظهور شیوه تولید رمایه داری، این روند را وارد فازی عمیقا متفاوت و از تمامی جهات انفجار آمیز ااخت. اکثریت غالب آنها کارگر و فروشنده نیروی کار شدند، آنها در چرخه تولید و پرو ه‌امان پذیری رمایه به طح پیچ و مهره، آلات و ادوات و لولهای منجمد بلا اراده این چرخه قوط نمودند، به همان نقشی تنزل کردند که مواد خام، ماشین و بایر اجزاء رمایه داشتند، زنجیروار در کنار هم قرار گرفتند و پویه تولید را پیش راندند، اما هیچ پیوندی وای مفصلبندی ارزش افزائی رمایه آنها را با هم مرتبط نمی نمود. هیچ کدام هیچ ت‌لطی حتی بر حرکات اعضای بدن خویش نداشتند زیرا این اعضا باید مطابق از رمایه و با آهنگ ود و خودافزائی رمایه به تحرک می افتادند. در النهای عظیم کار همدوش و به صف گردیدند، اما نه در لباس آنهاهای آزاد و آزاد اندیش که فقط تحت فرمان رمایه و گوش به د‌تور رمایه دار، نه برای خود که برای ارزش افزائی رمایه، نه با اراده خود که بر اس منویات مطاع رمایه، نه متحد برای ارتقاء معیشت و رفاه خویش که منفصل، گ‌ته و بیگانه با هم به نفع ودافزائی افزونتر رمایه، آنها آموختند نه برای زندگی آزادتر و انانی تر که برای بالا بردن اضافه ارزش های رمایه، در یک کلام آنچه رخ داد حدیث قوط بی هیچ مهار انان از هر نوع دخالت آزاد در رنوشت کار، تولید و زندگی خویش بود. فروماندگی، زبونی و هیچ و پوچ بودن انان در مقابل محصول کار خویش، در مقابل رمایه، تمامی مراحل و منزلگاههای قابل تصور را پشت ر نهاد و تا تباهی محض پیش رفت. فراورده کار بشر در هیأت رمایه خدای قاهر م‌تولی بر کل فراز، فرود، طوح و وجوه زندگی او گردید، رمایه لباس قانون پوشید، بنیان بی‌ت را ااخت. معمار چیره اندیشه و ایدئولوژی گردید. ملیت را طراحی کرد، علم و تعلیم و تربیت را ارگانیم ارزش افزائی خود کرد. تشخیص مدنی احراز نمود، دمورکی گردید، بیرق حقوق افراخت، صندوق رأی و پارلمان و تجلیگاه اراده همگان شد!!، دولت گردید، روح قادر و فرمانراوی همه ه‌تی شد. رمایه در این ر تا خدای همه خدایان، شارع کل شریعت ها، خاتم واقعی کل ر ولان، قطب عالم امکان و در یک کلام همه کاره رنوشت انان و دنیا گردید.

با ت‌لط کامل شیوه تولید رمایه داری بر جهان، م‌یح مذهب رمایه اختیار کرد و پروت‌تانی‌ت شد، مو‌بی ردای شبانی از تن هشت و رهبان کنیه رمایه گردید. محمد که در ده های میانه، شوکتی داشت و اشرافیت فنودال عرب، عجم، ترک، زیر نامش امپراطوریهای بزرگ فنودالی نی!! یا دولتهای فنودال شیعی!! را پدید آورده بودند، دچار اح‌اس عقب ماندن شد، زیر فشار این عقب افتادن للاف را به چاره اندیشی خواند، بر آنها فریاد کشید که توحیدش وحدت وجود همگان در ااختار قدرت رمایه ت، الله پدیده زمانی بود که پویه تکامل اقتصادی، تاریخی جزیره العرب، مالکیت آمیخته مشاع و خصوصی اراضی با دولت مشترک تمامی قبائل را می خوت، الله م رمز مالکیت، قدرت و دولت آن عصر بود. اینک قرنها ت رمایه بر ر ر جهان م‌لط شده ت. وقت آت‌ت که اخوان الم‌لمین و ید

قطب و خمینی تا ناصر، محمد عبده، اقبال لاهوری و بازرگان، الله روز را بشناختند، تکبارنیزی، تجدد طلبی، ولایت فقیه، رئیسان خواهی، خلافت، لیبرالیسم و ووالیالیسم خود را در خدای واحد رمایه به هم پیوند زدند. تمامی واقعیت‌های تاریخی فریاد می‌زنند که نوع احتیاج رمایه داری و طبقه بورژوازی به دین از جنس نیازهای نظام فئودال و اشرافیت فئودالی یا برده دار نیست. بورژوازی وقتی که عظیم‌ترین حصه اضافه ارزش‌های بین‌المللی را نصیب خود باز داد، هنگامی که به یمن این‌ها و امکانات، قادر به عقب‌نشینی مصلحت‌اندیشانه در مقابل جنبش کارگری شود، روزگاری که طبقه کارگر او را ناگزیر به پیش‌گرد کند و او بتواند این پیش‌گرد را باز و برگ تعطیل و فروپاشی کارزار طبقاتی کارگران گرداند، در چنین وضعی نیاز چندانی به بهره‌گیری از دین به عنوان سلاح رکوب ندارد. دموکراسی، جمهوری، حق رأی و اتحادیه‌کاری برای کار دین را به تمام و کمال انجام می‌دهد، در همین راستا رخت و چوب کولاریسم برمی‌دارد، لائیک می‌شود، فتوای جدائی دین از دولت می‌دهد و مذهب و باورهای دینی را امر خصوصی آدمها اعلام می‌کند.

عکس آن هنگامی است که توان رقابت رمایه‌های او در بازار جهانی می‌لنگد، هم اضافه ارزشهایش به اندازه‌ی ایر رقیبان نیست، قطاع نقش و قدرت وی در دایره نظم و برنامه‌ریزی رمایه بین‌المللی از شرکا نازلتر است. در چنین شرایطی یگانه راه چاره را در تشدید بدون هیچ مهارت‌تثمار توده‌های کارگر، لاسخی هولوکاست‌وار معیشت، دارو، درمان، رفاه، بهداشت و همه چیز طبقه کارگر می‌بیند، کارکرد بعانه و جنایت آمیزی که طغیان قهر توده کارگر را در پی می‌آورد و بورژوازی بدون هیچ تردید آماده قتل عام، توحش و اعمال بعانه‌ترین دیکتاتوریهایی می‌گردد، اینجاست که مذهب حتی در همان شکل آمانی آن نیاز ذاتی حتمی و هویتی بورژوازی می‌شود، فتوا، ولایت و اجتهاد، توپخانه، لشکر زرهی و عمله و اکره میدان مین و اعدام می‌گردند. کل کارگران، کل کارگران معترض، کل مخالفان یکی، یکی، باغی، معاند، مقدس‌فی الارض، محارب با خدا و رسول، مشرک و مرتد می‌شوند، اجتناب از نماز، روزه یا هر فریضه دینی قیام علیه اسلام و امت ملمان نام می‌گیرد، هر پرستار کارگری که طول و عرض شرعی کفن میت را نداند باید به پاهچال افتد، هر کارگر فنی که تفاوت آب‌کر و قلیل را نیاموخته است باید پروانه کار و مدرک تحصیلاتش باطل شود. هر نوع بدحجابی نماد بارز ارتداد و فتنه علیه شریعت می‌گردد، کل اینها در شرائطی اتفاق می‌افتد و لباس اوجب واجبات تن می‌کند که رمایه برای بقای خود به آنها نیاز دارد، در غیاب این نیاز، همین اسلام با تمامی این غلاظ و شدادها، دینی نه برای دنیا که مروج عقبی و هموار از راه رفتن آدمها به بهشت موعود می‌شود.

بورژوازی اروپا احتیاج خیلی زیادی به مذهب پیدا ننمود زیرا نالیونالیسم، رالیونالیسم، لیبرالیسم، دموکراسی، کنترواتیسم و بعدها ووالیالیسم و یال دموکراسی و اتحادیه‌های کارگری به صورت رویه‌های مختلف یک منشور نظم چرخه تولید را برایش تأمین و پایه‌های حاکمیتش را تحکام بخشیدند. زیرا پارلمان، قانون، مدنیت، حقوق، رفرمیسم رات نندیکالیستی و نهادهای دموکراتیک وظیفه تحمیل تثمار رمایه داری بر طبقه کارگر را تقبل کردند. با همه اینها در غالب جاها با واس به پاداری مذهب ادامه داد زیرا به روز مبدا باور داشت و به آن می‌اندیشید، بعلاوه مکمل نیرومندی در کار شتشی تشوی مغزی و رکوب فکری کارگران موب می‌شد. بورژوازی، ایران، خاورمیانه، رانیل، شمال افریقا چه در حاکمیت، چه در اپوزیسیون به مذهب، با همان چهره زشت و مخوف آمانی اش نیازمند ماند. اگر در حکومت بود، آن را لاسخی رکوب فیزیکی و فکری کارگران می‌کرد، اگر در اپوزیسیون بود باز هم به شیوه ای دیگر، به صورت لاسخی علیه «بی دینی» رقیب حاکم و برای جمع آوری قوا علیه او تفاده می‌نمود.

بحث را با تمامی پراکندگی‌ها و آشفتگیهای جمع کنیم. هته‌خن از ابتدا تا حال این بود که ریشه مذهب در فروماندگی اتان و عدم تالط او بر رنوشت کار، زندگی و تولیدش قرار دارد. این عدم تالط تاریخا در شکلهای مختلف وجود

داشته است و در رمایه داری به منتهی درجه آن ریده است. بشریت کارگر در قیاس با تمامی الاف تاریخی خود عمیق تر، کوبنده تر و رعب انگیزتر از کار، تولید و پروانه تعیین رنوشت خویش جدا است. ابعاد این جدائی از همه لحاظ انفجارآمیز و دهشتناک است. اصلا مهم نیست که کارگر خداپاوار یا بی خدا، مؤمن یا ملحد، مذهبی یا ضد مذهب باشد، مآله ای نیست که محصول کار وی در هیأت رمایه خدای قاهر، فرمانروا و جهان مطاع او است. او عبید فرومانده و ذلیل و پرتشکر رمایه است. هزاران بار همگین تر از آنکه الاف قبیله نشین وی در نخستین شکل‌های تولید قبائلی پرتنده ننگ، چوب، دریا، حیوانات جنگل، اعضای بدن یا نیروهای غیبی و مرموز بودند. دهها هزار بار بیشتر از آنچه پیشینیان برده و رعیت وی در مقابل شاهان، بت های نگی یا خدایان مفرغی به جده می افتادند. او مقهور و مخر و ذلیل رمایه است.

کارگر به تمام و کمال در چرخه ارزش افزائی رمایه و در قانون، قرار، مذهب، شریعت، دموکراسی، حقوق، مدنیت و ایدئولوژی رمایه شمع آجین است. رمایه به عبادت، رکوع، وجود، نماز، نیایش یا راز و نیاز معنوی او احتیاج ندارد، هر نفس کشیدنش، هر چرخش اراده اش، هر خیالش، جنس ذائقه اش، ماهیت لیفه اش، حس بویائی اش، زنده ماندن و نماندنش و همه چیزش توسط رمایه تعیین و تقریر می گردد. کل ارزش های اخلاقی، عاطفی، شناخت، شعور، مت و وی حواس، شادی، غم، فرهنگ، بار معنوی و عاطفی هر واژه ای که تفاده می کند، همه و همه را رمایه تعیین و مقرر می نماید. رمایه با بشر چنین می کند و به خدائی خود و بندگی ایشان چنین خصلتی می بخشد. با تیلای رمایه داری هر چه مذهب و آیین و خدا است، زمینی یا آسمانی، ناتی یا لاهوتی، مرئی یا نامرئی، کارگزار درونی و بیرونی رابطه خرید و فروش نیروی کار می شوند. رمایه ایشان را از هر گونه دخالت در پروانه تعیین رنوشت کار، تولید و زندگی خود اقط می آزد و مذهب، آسمانی ترین مذهب ها را هم بآن هر باور، مالک و مرام زمینی ابزار تشدید و تعمیق هر چه فاحش تر این جدائی می کند. با توجه به تمامی این نکات یک پرسش پیش می آید. این پرسش که آیا در شرایط روز دنیا مبارزه علیه مذهب جدا از مبارزه رادیکال واقعی علیه اس موجودیت رمایه موضوعیت و معنی دارد؟؟؟ پاسخ مثبت به این سوال اگر عوامفریبی محض نیست - که حتما هست - چه چیز دیگری می تواند نام گیرد؟؟!!

«مبارزه علیه مذهب، به طور غیرمقیم مبارزه علیه جهانی است که مذهب رنگ و بوی معنوی آن است. رنج مذهبی هم بیان رنج واقعی و هم اعتراض علیه رنج واقعی است. مذهب آه مخلوق تمدیده، قلب جهانی بدون قلب، درت همانند روحی برای شریاطی بی روح و جان است. مذهب افیون توده ها است»

مذهب در عصر ما از و کار قدرت رمایه است. رنجی است که رمایه با شتتشوی مغزی ایشان به جان او انداخته است، راه خروج بی آزار و مضمحل اعتراضی است که علیه رمایه در وجود ایشان می پیچد، افغان منفعل و مایوس بشر شمار شده توسط رمایه است، تپش مغز انسانی است که رمایه او را از مغز اقط کرده است، افت و خیز وجودی است که رمایه بدون وجودش ساخته است، افیون کشنده اعتراض رادیکال بشر علیه رمایه است، جنگ علیه از و کار، رنج و فغان، مردگی، فردگی و بیماری بدون جنگ علیه عامل و بانی کل اینها فقط آب در هاون کوبیدن نیست، فردن و به گمراه بردن تمامی توان کوبندگی و قهر و پیکار بشر برای جنگ علیه بانی کل بدبختی ها هم هست، برای خلاصی از مذهب باید علیه رمایه جنگید. معضل جنبش کارگری نماز خواندن و نخواندن این یا آن کارگر نیست، مشکل فاجعه آفرین و هول انگیز، خارج بودن کارگران و جنبش جاری آنها از ریل واقعی کارزار ضد کار مزدی است. باورهای آلامی کارگر زمانی معضل او و طبقه اش می گردد که بر راه پیکار طبقاتی وی دمی بندد، در اینجا نیز نقد ما، نقد پرولتاریای ضد بردگی مزدی است، نقد اعتقاد دینی همزنجیر کارگر نیست، نقد رمایه آلامی، رفرمیسم

ارتجاعی و امتناع وی از شرکت رادیکال در پرونده پیکار طبقاتی ضد رمایه داری است. اگر او در نگر جنگ علیه رمایه حاضر گردد، عملاً مذهب را، مذهب به عنوان ملاح دشمن برای شدت‌تشیوی مغزی طبقه اش را، از کار انداخته است، مذهب به مثابه راه کارزار طبقاتی خود را به باتلاق انداخته است. برای رفت و روب مذهب باید آتش جنگ طبقاتی ضد کار مزدی را هر چه مشتعل تر و رکش تر ساخت.

رچشمه مذهب، ماقط بودن اینان از دخالت خلاق، آزاد، برابر، شورائی، آگاه و نافذ در تعیین رنوشت کار، تولید و زندگی خویش است. آنچه اینان را محکوم به چنین قوطی کرده است صرفاً رمایه است. مادام که رمایه وجود دارد اینان پیر بدترین، کوبنده ترین، فرآینده ترین و فاجعه بارترین شکل پارت دینی است. مذهب فقط آویختن به خدا، مان و باورهای متافیزیکی نیست، هر نوع مقهور و مطیع بودن در مقابل هر اراده ماوراء خود عین مذهب است و انحلال و کفن و دفن بودن در نظم رمایه، موحش ترین شکل دینداری است. هر گام رهائی از دین در گرو پیکار رادیکال علیه بنیاد وجود کار مزدی است. جنبش ضد مذهبی عصر ما تنها وقتی واقعی است که جنبشی علیه بنیاد هستی رمایه، علیه شالوده کار مزدی باشد.

ناصر پایدار

آبان 1399